



فهرست

۱.....	خلاصه جلسه قبل
۲.....	مبنای دلیل سوم
۲.....	اشکالات دلیل سوم
۲.....	اشکال دوم
۳.....	اشکال سوم
۳.....	جواب اشکال سوم
۳.....	شوق در مقدمات فلسفی فعل ارادی
۴.....	جواب اشکال دوم
۴.....	خلاصه استدلال بر وجوب شرعی مقدمه
۵.....	فرق بیان شهید صدر با بیان ما
۵.....	جمع بندی بحث
۶.....	اثر حکم به وجوب شرعی مقدمه



بحث در این بود که آیا مقدمه، وجوب شرعی دارد یا نه؟ پس از ذکر مقدمات متعدد، وارد اصل موضوع شدیم و بیان شد که برای قائلین به وجوب شرعی مقدمه، ادله‌ای وجود دارد و بحث ما در دلیل سوم بود. مرحوم آخوند، مرحوم نائینی، مرحوم محقق عراقی و بزرگان دیگری به این دلیل توجه کرده‌اند.

مبنای دلیل سوم

مبنای این دلیل، مقایسه اراده تشریعی با اراده تکوینی بود. همان‌طور که در اراده تکوینی، از اراده ذی المقدمه، اراده‌ای نسبت به مقدمه متولد می‌شود، در اراده تشریعی و احکام هم از اراده ذی المقدمه و حکم ذی المقدمه، یک حکم شرعی به مقدمه متولد می‌شود. این اساس استدلال بود.

اشکالات دلیل سوم

این استدلال، به چند وجه محل مناقشه قرار گرفت:
اشکال اول از مرحوم امام بود که بررسی و پاسخ داده شد.

اشکال دوم

اشکال دوم بر این استدلال، فرمایش آیت الله خوئی و استاد بزرگوار آیت الله وحید و آیت الله تبریزی بود که می‌فرمودند: حکم، غیر از شوق است. حکم، فعلی اختیاری است که از مولی صادر می‌شود و اعتبار و جعلی است که می‌کند. مصالح و مفاسد، تصدیق به فائده، شوق، مقدمات حکم هستند و حکم، آن فعل صادره و اعتبار مولی است که تحلیل این اعتبار، محل بحث است.

آنچه که همه بر آن اتفاق دارند این است که حکم، غیر از اراده تکوینی و غیر از ملاکات و شوق مولی به اطاعت امرش است. بعد از همه این‌ها، از مولی چیزی صادر می‌شود که همان انشاء و اعتبار و جعل است که او را مشغول الذمه به این عمل می‌کند.

در واقع اشکال بزرگان بر استدلال سوم این است که ما قبول داریم مولی که شوق به ذی المقدمه دارد، از این، شوق به مقدمه ناشی می‌شود. همان‌طور که در اراده تکوینی فعل خود، وقتی که اراده می‌کنیم به جایی مسافرت کنیم، از شوق سفر، مقدماتش مترتب می‌شود و یا مانند اینکه وقتی از دیگری می‌خواهم که در جایی باشد، از شوق حضور او، شوق در مقدماتش هم متولد می‌شود. ولی این شوق غیر از حکم است.



مولا اینجا شائق است که این مقدمات برای رسیدن عبد به آن ذی المقدمه صادر شود اما این علاقمندی و شوق غیر از حکم است. حکم، اعتبار و جعل مولی است و اعتبار و جعل مولی هم دلیل می‌خواهد در حالیکه شما دلیل ندارید.

اشکال سوم

اشکال سومی که در تعلیق مرحوم شهید صدر مطرح شده این است که ممکن است کسی بگوید: اصلاً اینجا شوقی نسبت به مقدمات پیدا نمی‌شود. همان‌طور که اگر مقدمه‌ای را برای واجب بخواهد و همزمان حرمتی در آن باشد، مثلاً مولی شوق دارد که عبد، کسی را که در استخر افتاده نجات دهد اما اگر مقدمه‌اش، دخول در ارض غصبی یا آسیب به دیگری (نه در حد قتل) باشد، به این مقدمه شوق ندارد. پس اشکال سوم می‌گوید که شوق به ذی المقدمه، ملازم با شوق به مقدمه نیست.

جواب اشکال سوم

این اشکال، تام نیست. چون اینجا هم، شوق به مقدمه هست ولی با چیز دیگری تراحم پیدا کرده است. افعالی که از ما صادر می‌شود تا شوق به آن نداشته باشیم، انجام نمی‌دهیم. فعلی که انجام می‌دهیم گاهی شوق بدون معارض و گاهی با معارض داریم.

در مثال‌های مذکور، معارض هست. کاری را می‌خواهد انجام دهد که هم حسن دارد و هم قبیح و مضرت. ولی کسر و انکسار می‌کند و نهایتاً انجام می‌دهد. پس گاهی شوق، شوق خالص است و گاهی بعد از کسر و انکسار، نهایتاً درجه‌ای از شوق باقی می‌ماند.

شوق در مقدمات فلسفی فعل ارادی

شوقی که در مقدمات فلسفی فعل ارادی می‌گویند همین است. در فلسفه گفته شده که شوق از مبادی فعل اختیاری است. فعل اختیاری مقدماتی دارد:

۱: تصور فعل

۲: تصدیق به فائده آن

۳: شوق



۴: عزم و اراده که بعد از این‌ها، فعل صادر می‌شود. خیلی از بزرگان متأخر ما خلط کرده و می‌گویند: این گونه نیست. در تعلیقه شهید صدر آمده است: این طور نیست که هر کاری انجام می‌دهیم، شوق مؤکد به آن داشته باشیم. چون بعضاً کارهایی را انجام می‌دهیم که در عین انجام دادن، ناراحت هستیم.

جواب مسئله این است که گاهی افعال، منطبق با میل ما و گاهی در مزاحم هستند. ولی در آخر می‌گوییم: انجام می‌دهم. در بسیاری از مواقع، باید بین دو شر، یکی را انتخاب کرد. شوقی که می‌گوییم، وقتی که تصدیق به فائده می‌کند، گاهی فائده بی مزاحم است و گاهی فائده‌ای است که مزاحم و مضرت دارد ولی در جمع‌بندی، ضرر را ترجیح می‌دهد و نهایتاً علاقه‌ای پیدا می‌کند.

این علاقه و شوق واقعی است که در روان آدم وجود دارد و این شوق، شوقی است که نهایتاً به عزم و اراده می‌رسد. مقصود این نیست که هر کاری، مصلحت تام بی‌مزاحم دارد که از هر جهت مورد پسند مولی است و شرع و عقل، اجازه می‌دهد. معمول افعال ما مزاحماتی دارد.

جواب اشکال دوم

اشکال اول و سوم را جواب دادیم. در مورد اشکال دوم هم می‌گوییم: از شوق به ذی المقدمه، شوق به مقدمه پیدا می‌شود و این شوق هم اگر مزاحمی نداشته باشد، شارع آن را اعتبار می‌کند و این الزام عقلی نیست. این شوق، از ذی المقدمه به مقدمه متولد می‌شود. اگر این شوق به ذی المقدمه، مزاحمی نداشته باشد، شارع باید آن را اعتبار کند چون قانون، «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» است.

خلاصه استدلال بر وجوب شرعی مقدمه

بنابراین استدلال بر وجوب مقدمه شرعاً، این گونه است:

۱: از شوق به ذی المقدمه شوق به مقدمه تولید می‌شود.

۲: شوق به مقدمه که پیدا شد، عقل می‌گوید: وقتی شوق مولی را می‌بیند باید مقدمه را بیاورد.

۳- قاعده ملازمه می‌گوید: وقتی عقل، حکمی داد، شرع هم باید همان را تأیید کند.

۴: این حکم شرعی باید خاصیت و قاعده‌ای داشته باشد. خاصیت و قاعده‌اش این است که می‌تواند مبنایی برای ثواب و عقاب شود. در مقدمه گفتیم: اگر قصد امر مقدمه بشود، ثواب بر آن مترتب می‌شود و اگر امر به آن نباشد با



قصد آن امر، ثوابی پیدا نمی‌کند ولو از حیث اینکه به نحوی با مولی مرتبط است به آن ثواب می‌دهند. اگر امر مولوی داشته باشیم قصد این امر، مزید ثواب است. به این شکل، وجوب مقدمه اثبات می‌شود.

فرق بیان شهید صدر با بیان ما

مرحوم شهید صدر بدون قاعده ملازمه و این مقدمات، می‌خواهند فقط با همان شوق، حکم را درست کنند. ما قبول داریم که در اراده تشریعی و احکام شرعی، ملازمه بین حکم به ذی المقدمه و حکم به مقدمه نیست، ولی ملازمه بین شوق وجود دارد و شوق به ذی المقدمه مستلزم شوق به مقدمه است. اما ایشان می‌فرمایند: اساس حکم، همان شوق است و این شوق پایه حکم است. جایی که شوق باشد یعنی حکم هم هست و اگر دلیلی پیدا شود که شوق نیست، حکم هم در آنجا نخواهد بود.

این بیان ایشان نیاز به مقدمه‌ای دارد که اگر تمام شود دو استدلال می‌شود. مقدمه‌ای که بیان ایشان را تمام می‌کند این است که بگوییم: شوق وجود دارد و چون ما مانعی پیدا نکردیم از این که شوق را مبنای حکم قرار بدهیم پس حکم هم هست. بنابراین باید بگوییم: شوق وجود دارد و مانعی از جعل حکم مطابق با شوق نیست پس اینجا حکم هم وجود دارد. (البته این سخن مؤونه دارد)

جمع‌بندی بحث

به عبارت دیگر در جمع‌بندی مطالب باید گفت: دو استدلال برای وجوب مقدمه شرعا، وجود دارد:

۱: این که با مقدمه شوق جلو برویم و به حکم یا نتیجه حکم برسیم. این راه شهید صدر است که می‌فرماید: شوق به ذی المقدمه، شوق به مقدمه ایجاد می‌کند این شوق مولا هم روح حکم است.

۲: این که عقل حکم می‌کند به وجوب مقدمه و قاعده ملازمه می‌گوید: این وجوب، شرعی می‌شود. ما از استدلال دوم کاملاً دفاع می‌کنیم و از بیان اول هم شاید بتوان دفاع کرد ولی نه به قاطعیت بیان دوم.

مرحوم استرآبادی و مرحوم بحرانی قاعده ملازمه را قبول نداشتند ولی اصولیون ما مثل شیخ و تابعین ایشان می‌گفتند: هر آنچه که عقل به آن حکم کند، همان را شرع هم از نگاه مولوی می‌گوید. چون اگر عقل تنها باشد سقف داوری او در دنیا است و می‌گوید: بد است و مستحق مذمت می‌باشد. اما هنر قاعده ملازمه این است که شرع هم، حکم زیربنایی عقل را قبول دارد و معنای قبول شرع این است که می‌گوید: بهشت و جهنم دارم.



اثر حکم به وجوب شرعی مقدمه

بزنگاه اصلی در هر دو استدلال این است که چه شوق به حکم شرعی مبدل شود و چه با ملازمه، حکم عقلی، به حکم شرعی تبدیل شود، در هر دو حالت، حکم شرعی اثر دارد و آن این است که زمینه ثواب بر این حکم شرعی مترتب می‌شود و اگر قصد امر بکند، همین اندازه برای ثواب بردن کافی است.

سوال: ???

جواب: در اینجا فقط بستری برای ثواب تولید می‌شود و همین کافی است. اما انقیاد در بحث تجری مطرح می‌شود. بیان جامع‌تر این است که سه استدلال برای وجوب مقدمه وجود دارد و همه این‌ها به اثری که بیان شد برمی‌گردد:

۱: خود مولی در قرآن و روایات، امر را روی مقدمه آورده است و اصل این است که مولوی باشد.

۲: شوق به ذی المقدمه، شوق به مقدمه را می‌طلبد و شوق به مقدمه هم، مستلزم حکم است. امر روی مقدمه نیامده است ولی شوق به آن هست. وقتی شوق، مزاحم نباشد، در واقع مولی به آن امر دارد و می‌خواهد.

۳: حکم عقل به وجوب مقدمه مستلزم حکم شرع به وجوب آن است. عقل می‌گوید: واجب است. شرع هم بالملازمه می‌گوید: واجب است.

هر سه استدلال به این بند است که این امر مولی، اثری دارد که اگر این اثر نبود، در استدلال اول می‌گفتیم: باید حمل بر ارشاد کنیم. در دومی می‌گفتیم: این استدلال شوق است که غیر از حکم می‌باشد و حکم وجهی ندارد. در سومی هم می‌گفتیم: اگر ملازمه اثر نداشته باشد، جاری نیست.

ما می‌گوییم: خاصیت، فی الجمله کافی است و همین که مولا امر دارد و عید، قصد این امر می‌کند، خدا به او ثواب می‌دهد. حتی ممکن است اگر بدون قصد هم باشد ثواب بدهد ولی اگر قصد کند، همه قبول دارند که ثواب به مقدمه می‌دهد گرچه ذی المقدمه را نیاورد. همین ثمره کافی است تا مقدمه، واجب شرعی شود.